

ابوالفتح میرزا سالارالدوله

فاطمه معزی

ابوالفتح میرزا سالارالدوله، یا به تعبیر سر پرسی سایکس «مرغ طوفانی سیاست ایران»،^۱ فرزند مظفرالدین شاه برای کسب قدرت گاه حمایت دولت انگلستان را طلب می‌کرد و گاه تحت حمایت دولت روس قرار می‌گرفت؛ روزی مشروطه‌خواه و مخالف محمدعلی شاه می‌شد و روزی مستبد و هوادار وی بود. اما در تمامی این عملکردها مشکلات بسیاری برای دولت مرکزی پیش می‌آورد که هیچ‌گاه دولت توان مقابله با وی را نداشت. او را، به درستی، «بلای مبرم»^۲ خواندند؛ آن هم بلای مبرمی که هیچ دولتی نمی‌توانست آن را مهار کند و در تمامی دورانهای بحرانی مشروطه و پس از آن خود یک بحران حاد محسوب می‌شد.

ابوالفتح میرزا فرزند سوم مظفرالدین شاه در هشتم ذی‌الحجه ۱۲۹۸ هـ ق^۳ در دارالسلطنه تبریز دیده به جهان گشود. مادر او نورالدوله زنی از ایلات آذربایجان بود که تاج‌السلطنه خواهر شاه او را چنین توصیف کرده است: «خیلی عوام بود و صورت

۱. سر پرسی سایکس. *تاریخ ایران*. ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

ج ۲، ص ۶۰۸.

۲. *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*. به کوشش: مسعود سالور و ایرج افشار. تهران، اساطیر، ۱۳۷۷. ج ۵، ص

۳۸۷۸.

۳. غلامحسین افضل‌الملک. *افضل‌التواریخ*. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر

تاریخ ایران، ۱۳۶۱. ص ۹۰.

مطبوعی هم نداشت».^۴ ابوالفتح میرزا مانند دیگر برادران خود در تبریز به تحصیل و فراگیری علوم نظامی مشغول شد. در سال ۱۳۰۶ که ناصرالدین شاه عازم سفر سوم خود به اروپا بود در توقفی که در تبریز داشت این شاهزاده جوان را به منصب سلطانی در فوج امیریه و قراولی مخصوص همایونی منصوب کرد.^۵ شش سال بعد، در سال ۱۳۱۲ مظفرالدین میرزای ولیعهد، همراه با فرزندان خود ملک منصور میرزا و ابوالفتح میرزا برای دیدار پدر تاجدار به تهران آمد که حاصل آن برای ابوالفتح میرزا منصب امیرتومانی و لقب سالارالدوله بود.^۶ در بیست و پنجم ذی الحجة الحرام ۱۳۱۳ پدرش بر تخت سلطنت تکیه زد و پنج روز بعد ولایتعهد خود را محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه معرفی کرد.^۷ سالارالدوله که از ولایتعهدی خود ناامید شده بود در پنجم محرم ۱۳۱۴ از تبریز به تهران آمد و چندی در دربار پدر بود^۸ تا شاید بر منصبی که نشان از قدرت دارد تکیه بزند چنانچه زمانی که پست وزارت جنگ را به عبدالحسین میرزا فرمانفرما دادند او که حق خود را در این میان پایمال شده می‌دید «بی‌هیچ خجالتی در دربار نعره می‌زد که این فرمانفرمای سگ پدر سوخته همه چیزها را از این بابای احمق من به دست خود گرفته حتی وزارت جنگ را».^۹ انتظار وی منتهی به حکومت کرمانشاهان و سرحداری عراقین در ذی الحجه سال ۱۳۱۴ شد.^{۱۰} در این میان زین‌العابدین خان حسام‌الملک که خود به تازگی از سوی مظفرالدین شاه به حکومت این منطقه منصوب شده بود، از منصب خود عزل و وزارت و پیشکاری شاهزاده ۱۶ ساله را برعهده گرفت. سالارالدوله در محرم

۴. خاطرات تاج السلطنه. به کوشش منصوره اتحادیه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱. ص ۷۰.

۵. غلامحسین افضل‌الملک، همان، ص ۹۰.

۷. عبدالحسین خان سپهر. مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین. با تصحیحات دکتر عبدالحسین نوایی. تهران، زرین، ۱۳۶۸. ص ۵۱.

۸. محمدرضا والی‌زاده معجزی در تاریخ لرستان می‌نویسد: سالارالدوله در ابتدای سلطنت پدر خود مظفرالدین شاه به حکومت لرستان منصوب شد ولی به علت سبکسری، شاه او را معزول کرد. بعد، مادرش نورالدوله پادرمیانی کرد و شاهزاده نیز بدون اطلاع پدر راهی خرم‌آباد شد. اما در هیچ یک از منابع دست اول این دوره به این موضوع اشاره نشده است. خصوصاً عین‌السلطنه در خاطرات خود در مورد رویدادهای سال ۱۳۱۴، که منبعی دقیق برای این دوره است، از حضور سالارالدوله در تهران خبر می‌دهد و هیچ جا از انتصاب وی به حکومت لرستان سخن نمی‌گوید. رک: محمدرضا والی‌زاده معجزی. تاریخ لرستان. به کوشش حسین و محمد والی‌زاده. تهران، حروفیه، ۱۳۸۰. ص ۳۳۲؛ و روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، همان، ج ۲، صص ۱۰۸۸ و ۱۰۹۲ و ۱۱۰۸ و ۱۱۳۴.

۹. خاطرات کلنل کاساکوفسکی. ترجمه عباسقلی جلی. تهران، سیمرغ، ۱۳۵۳. ص ۱۷۱.

۱۰. غلامحسین افضل‌الملک، همان، ص ۹۰.



از راست: ابوالفتح میرزا، محمدعلی میرزا، ملک منصور میرزا [۲۴۲۹-ع۱]

۱۳۱۵ از دارالخلافه به مقصد محل حکومت خود به راه افتاد.^{۱۱} حکومتی که به وی واگذار شد در منطقه‌ای حساس قرار داشت که از سویی در مجاورت عثمانی قرار گرفته بود و از سویی دیگر دچار اختلافات ایلات و عشایر، سنی و شیعه بود و پیش از وی حاکمان با تجربه‌ای چون حسام‌الملک و حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی بر آن حکومت می‌کردند. حاکم پیشین، با سابقه حکومت در این منطقه و پشتوانه خانوادگی خود، درگیر این اختلافات بود که جای خود را به سالارالدوله داد. حاکم جدید زمانی به شهر وارد شد که یکی از تجار عثمانی به نام عبدالرزاق چلبی به دست کارگرهای خود در قیصریه عمادالدوله به قتل رسیده بود و فضایی ناآرام بر منطقه حاکم بود.^{۱۲} از سوی دیگر، او در بدو ورود خود عبدالله خان فراشباشی را از سمت فراشباشیگری و کلانتری کرمانشاه عزل کرد و به کشیکچی‌باشی تنزل مقام داد؛ و برادر وی رحمان‌خان را نیز از بیگلربیگی عزل کرد. این عزلها در حالی صورت گرفت که این دو برادر از دوره ناصری در بین حکام مختلف کرمانشاه دارای منزلت و نفوذ بودند. اما دیری نگذشته بود که سالارالدوله متوجه شد برای برقراری آرامش در شهر احتیاج به حمایت این خاندان دارد. به همین منظور، به دلجویی پرداخت؛ در نامه‌ای خطاب به عبدالله خان نوشت:

مقرب‌الخاقان عبدالله‌خان کشیکچی‌باشی بدانند چون بدو ورود ما به دارالدوله اشخاص مغرض به اغراض نفسانی بعضی صحبتها از شما به میان آورده که حقیقتاً موجب تغییر خاطر ما از شما شد و چون مراتب خدمتگزاری شما و صداقت و درستی آن مقرب‌الخاقان بر ما معلوم نبود در این مدت اظهار مرحمتی به شما نشد. و اینک به موجب امتحانات دقیقه خودمان و خدمات کافیه صادقانه شما بر خاطر مبارک والا معلوم و مشهود افتاد که فی‌الحقیقه شما از جان نثاران صمیم و چاکران دولتخواهان هستید و موجب همه رقم اظهار مرحمت نسبت به شما گردید. لهنذا به موجب این دستخط مطاع مرقوم می‌داریم که چون امساله ترتیبات امور خارج از اطلاع و تعینات ما بوده و اگر بخواهیم تغییر دهیم در این موقع رشته بعضی امور از هم گسیخته خواهد شد؛ لهنذا از آن مقرب‌الخاقان با کمال اطمینان قلبی اولاً خود را در زمره چاکران مخصوص بپندارد؛ و ثانیاً در سال آینده به سلامتی منصب فراشباشیگری و کلانتری ایالت این مملکت را به شخص شما واگذار و

۱۱. همان، ص ۱۳۵.

۱۲. محمدعلی سلطانی. تاریخ مفصل کرمانشاهان. تهران، سها، ۱۳۷۳. ج ۳، ص ۴۶۸.

کشیکچی باشی‌گری رابه برادر شما مرحمت فرموده و می‌فرماییم و همین دستخط
سند شماس^{۱۳}.

این دلجویی و استمالت ادامه یافت و در رمضان عبدالله‌خان را به شجاع‌دیوان ملقب کرد ولی این دلجوییها در برابر نارضایتیها هیچ بود. مشکلات تنها عدم رضایت بیگلریگی نبود بلکه حسام‌الملک نیز چندان از انتصاب خود به وزارت این شاهزاده جوان راضی نبود گرچه سالارالدوله برای جلب نظر وی در ربیع‌الثانی ۱۳۱۵ فرزند او احتشام‌الدوله را به ریاست ایل سنجایی منصوب کرد ولی چند ماه بعد در شعبان حسام‌الملک از این منصب کناره گرفت و کرمانشاه را ترک کرد^{۱۴} و پیشکاری سالارالدوله به ظهیرالملک امیرتومان زنگنه واگذار شد.

سالارالدوله در اولین دوره حکومت خود دست‌اندازی بر املاک مردم را پیشه خود ساخت. در پی فشار وی بر صاحبان املاک خالصه انتقالی برای واگذاری و یا فروش املاکشان، آنان، به عنوان اعتراض، نامه‌ای در شعبان ۱۳۱۵ به علمای شهر نوشته از آنان امداد خواستند: «شاهزاده سالارالدوله، ارواحنا فداه، برای فروختن و قباله نمودن املاک خالصه سخت گرفته و شب و روز با نهایت تهدید بندگان را مجبور و محکوم به قباله و واگذاشتن املاک مزبوره نموده...»^{۱۵} علاوه بر طمع، شاهزاده عیب دیگری نیز داشت و آن هوسرانی و مسائل ضد اخلاقی وی بود؛ عین‌السلطنه در مورد این رفتار گزارش می‌دهد که مردم «از ترس کشتن»^{۱۶} سکوت می‌کردند. اما، سرانجام این رفتار و شکایت‌های مردم به دربار مظفری موجب عزل او در ذی‌الحجه ۱۳۱۵ از حکومت کرمانشاه و بازگشتش به دارالخلافه بود. مظفرالدین‌شاه چندی بعد به ولیعهد خود نامه‌ای هشدارآمیز نوشت و در آن نامه به عزل سالارالدوله چنین اشاره کرد: «... تصور مکن که من پسر شاه هستم؛ سالارالدوله را ملاحظه کردی که در کرمانشاهان خواست حرکتی خلافی بکند، قدری دست‌اندازی به املاک مردم کرد، فوری او را عزل کردم»^{۱۷}. سالارالدوله به تهران بازگشت. یک سال در تهران ماندگار شد و هیچ منصب و سمتی به وی داده نشد؛ تنها لطف شاه به وی اعطای یک قبضه شمشیر مرصع از درجه اول در

۱۳. همان، ج ۴، ص ۹۹۶. ۱۴. غلامحسین افضل‌الملک، همان، ص ۱۸۷.

۱۵. همان، ج ۴، ص ۶۷۶. ۱۶. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، همان، ج ۲، ص ۱۲۳۱.

۱۷. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. زوار، تهران، ۱۳۷۱. ج ۱، ص ۴۸.

ماه شعبان بود.^{۱۸} اما در اواخر شوال ۱۳۱۶ بود که شاه تصمیم گرفت این بار حکومت منطقه کوچکتری چون خمسه را به وی بسپارد. پیشکار وی در این حکومت میرزا محمودخان مدیرالدوله بود.^{۱۹} افضل‌الملک، که در آغاز از طرفداران شاهزاده بود، در مورد این انتصاب می‌نویسد: «... حکومت خمسه به عهده کفایت شاهنشاهزاده اعظم سالارالدوله واگذار شد و ایشان به آن صوب تشریف بردند و دیگر چیزی نمی‌گویم...».^{۲۰} اما حکومت وی در این منطقه نیز چندان مطلوب نبود و طمع‌ورزیهای مالی وی را عین‌السلطنه چنین شرح می‌دهد:

یک قلم تحریک کرد اشرف‌الملک را شبانه در میان کوچه باگلوله زدند کشتند و صد هزار تومان پول نقد او را برد. می‌گویند کلاه نم‌سرمی‌گذاشت و مهارشتر را خودش می‌گرفت و پولها را می‌آورد. شاه در این فقره خیلی متغیر شد طوری که سالارالدوله خیال فرار داشت. آخرالامر سی‌چهل هزار تومان پول گرفتند به ورثه دادند و طوری گذشت.^{۲۱}

حاج سیاح محلاتی نیز از حکومت وی در خمسه به نیکی یاد نمی‌کند.^{۲۲} اما خود سالارالدوله از حکومت بر این منطقه کوچک چندان رضایت نداشت و در اواخر سال ۱۳۱۸، زمانی که برای خیر مقدم به شاه که به تازگی از سفر اروپا بازگشته بود به تهران رفت، متوجه شد که سلطان‌عبدالمجید میرزا عین‌الدوله حاکم لرستان و بروجرد و بختیاری و خوزستان به حکومت تهران منصوب شده است؛ او نیز فرصت را غنیمت دانسته از پدر خود خواست تا به جای عین‌الدوله به حکومت بر این منطقه بزرگ منصوب شود که مورد پذیرش واقع شد. پیشکاری وی را بر عهده میرزا شفیع‌خان مستشارالملک گذاشتند.^{۲۳} عین‌الدوله حاکم پیشین موفق شده بود در این منطقه نظم و امنیت برقرار کند و حال اختیار این منطقه حساس به دست شاهزاده‌ای سودایی بود که گوشی برای شنیدن توصیه‌های حاکم قبلی نداشت و توصیه وی را در مورد چگونگی رفتار با سران طوایف مختلف منطقه جدی نگرفت. سالارالدوله در این منطقه با

۱۹. مهدی بامداد، همان، ص ۴۸.

۱۸. عبدالحسین‌خان سپهر، همان، ص ۳۳۴.

۲۰. غلامحسین افضل‌الملک، همان، ص ۲۹۷.

۲۱. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، همان، ج ۲، ص ۱۴۹۴.

۲۲. خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت. به کوشش حمید سیاح. به تصحیح سیف‌الله گلکار. تهران،

امیرکبیر، ۱۳۵۶. ص ۵۱۰. ۲۳. مهدی بامداد، همان، ص ۴۸.



مظفرالدین شاه در میان دو فرزند خود محمدعلی میرزا و سالارالدوله و جمعی دیگر از رجال [۲۴۷۹-ع]

اختلاف در سال ۱۳۲۱ منجر به درگیری و جنگ بین دو طرف شد و «هشتصد نفر از سرباز و سوار» سالارالدوله کشته و مقتول شدند.^{۲۴} اما این اختلافات بعد از چندی به مناسبات دوستانه بین نظرعلی خان و سالارالدوله تبدیل شد و خصوصاً که سالارالدوله به منظور از دست ندادن حمایت این طایفه دختر نظرعلی خان را به همسری خود برگزید.^{۲۵} شیوه حکومت سالارالدوله در این منطقه نیز مانند حکومت قبلی بود و او دست اندازی بر املاک و اموال را در پیش گرفته بود. نظام السلطنه در این مورد می نویسد: از جمله چیزهای خطرناک و خطای فاحش ذکر اسام خریداری محمره است. به محض آن که سالارالدوله دانست که ممکن است محمره خرید و فروش شود تمام آن قطعه را از جزایر و سواحل فرمان ملکیت صادر خواهد کرد چنانکه خمسه، خوئین و انگوران را ملک کرد؛ هرگز به خیال احدی نمی گذشت.^{۲۶}

گرچه در این منطقه مخالفان بسیاری داشت و بختیارها و دیگر طوایف از حکومت وی به مرکز شکایت می کردند، با وجود این، در صفر ۱۳۲۲ موفق شد که علاوه بر آن منطقه حکومت همدان را نیز از آن خود سازد.^{۲۷} در این میان، میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدراعظم جای خود را به سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله داده بود و شیوه صدارت عین الدوله شیوه ای متفاوت بود او که در صدد اصلاح امور مالی بود ترتیب جدیدی برای پرداخت مالیات حکومتی اجرا کرد و در پی این امر از کلیه حکام خواست به تهران بیایند و در جریان امر قرار گیرند. این خواسته وی با مخالفت حکام روبه رو شد و حتی «در بعضی از بلاد آشوب شد».^{۲۸} سالارالدوله در واکنش به احضار به تهران در ابتدا مقاومت کرد تا آنکه سرانجام مجبور به اطاعت شد. اما در تهران به مقابله با عین الدوله پرداخت و در این امر حاکمانی چون احمدخان علاءالدوله نیز با وی مساعدت می کردند. اما عین الدوله هراسی از این مخالفتها نداشت و از او به شاه شکایت کرد. سالارالدوله که از چندان سابقه نیکی در نزد پدر برخوردار نبود مورد غضب واقع شد. «شاه با دست خود چوب به سالارالدوله زد...».^{۲۹} شاهزاده سرکش راه گریز را در

۲۴. عبدالحسین خان سپهر، همان، ص ۴۷.

۲۵. محمدرضا والی زاده معجزی. همان، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲۶. خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام السلطنه مافی. به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ج ۳، ص ۵۸۶.

۲۷. عبدالحسین خان سپهر، همان، ص ۶۹.

۲۸. همان، ص ۶۷.

۲۹. همان.

پیش گرفت، به خرم آباد گریخت و در سر راه خود سیمهای تلگراف را نیز قطع کرد. شاه ابتدا نیروهای خود را برای بازگرداندن سالارالدوله اعزام کرد، سالارالدوله در برابر قوای اعزامی پدر ایستادگی کرد و شاه از والی پشتکوه خواست تا «سالارالدوله را کت بسته به طهران فرستد. اگر قبول نکرد سرش را روانه دارد».^{۳۰} او، سرانجام، مقاومت را کنار گذاشت و به امر شاه به تهران بازگشت؛ تا مدتی هیچ منصبی به وی داده نمی شد اما او خود در برای گرفتن حکومت از پدر خود تلاش بسیار کرد. در ایام اقامت در تهران از طریق حاج ابوالقاسم خان نصیرالملک که چندی پیشکار وی در حکومت لرستان و عریستان و بختیاری بود با میرزانشیرالملک ملک المتکلمین آشنا شد و ملک که از سودای شاهزاده جوان آگاه بود با او همراهی کرد. علت نزدیکی ملک المتکلمین به سالارالدوله را باید در اهداف انجمن ملی یا مجمع آزاد مردان جست. این مجمع شبه فراماسونری در دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۲ بر اساس قطعنامه‌ای در ۱۸ ماده در تهران تشکیل شد و دو ماده از این قطعنامه علت نزدیکی ملک و سالارالدوله آشکار می‌سازد:

ماده دوم: از این اختلاف و دودستگی میان پیروان عین‌الدوله و طرفداران میرزا علی اصغر خان اتابک حداکثر استفاده را برای پیشرفت منظوری که داریم بنماییم... ششم: در میان شاهزادگان و رجال دولت کسانی که ناراضی هستند جمع کرده و با خود همفکر نماییم.^{۳۱}

در این میان، مانع جدی و مخالف حکومت وی سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله بود. سالارالدوله سرانجام با بست نشینی «به درب حرمرای سلطنتی»^{۳۲} در آستانه سفر مظفرالدین شاه به سفر فرنگ موفق شد به خواسته خود دست یابد؛ و در بیست و پنجم محرم ۱۳۲۳ به جای میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک به حکومت کردستان و همدان، گروس، ملایر، تویسرکان، خوانسار و گلپایگان منصوب شد.^{۳۳} اما واگذاری حکومت این مناطق، در واقع، تدبیری بود از سوی عین‌الدوله تا او «در غیاب شاه در تهران نباشد».^{۳۴} میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک زمانی که کردستان را ترک می‌گفت حکومتیان را از

۳۰. همان.

۳۱. مهدی ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران، علمی، ۱۳۶۳. ج ۳-۱، ص ۲۴۲.

۳۲. عبدالحسین خان سپهر، همان، ص ۱۴۰.

۳۳. محمد مردوخ کردستانی. تاریخ مردوخ. تهران: کارنگ، ۱۳۷۹، ص ۴۶۳.

۳۴. خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی، همان، ص ۶۹۶.

«آتش آرزوهای»^{۳۵} وی برحذر داشت. سالارالدوله در نخستین روز ربیع‌الثانی در معیت عده‌ای از یاران خود که ملک‌المتکلمین نیز جزو آنها بود و به پیشکاری نصیرالملک به کردستان وارد شد. صحنه ورود او به کردستان گویای تکرار شیوه حکومت‌های قبلی وی و یا اعلام استقلال وی در حکومت بود: «هنگام رسیدن به میان کسبه، از توی کالسکه خودش امر می‌داد و با دست هم اشاره می‌کرد که به خاک بیفتید، به خاک بیفتید...»^{۳۶} و هنگامی که بزرگان شهر برای خوشامدگویی به استقبال وی رفتند خطاب به آنان حکومت مطلقه خود را اعلام کرد: «من حاکم نیستم، من مالک‌الرقاب هستم؛ شاه بابام کردستان و گروس را به من بخشیده. من بر حیات و ممات اهالی کردستان و گروس مختار و مسلط هستم. هرکس را اعدام کنم، یا با هرکس عطوفت و مرحمت داشته باشم کسی از من نمی‌پرسد».^{۳۷} او وفادار به اظهارات روز نخست خود به قلع و قمع مردم پرداخت و به تصاحب قهری اموال و دارایی اهالی مشغول شد. آیت‌الله مردوخ از بزرگان کردستان که در دوره‌های بعدی از هواداران سالارالدوله بود از این دوره حکومت وی به نیکی یاد نمی‌کند و به شرح مظالم وی می‌پردازد. اما در همین زمان ملک‌المتکلمین در حمایت از سالارالدوله به تبلیغ برای وی در نشریات مختلف می‌پرداخت. او در نامه‌ای به حاج میرزایحیی دولت‌آبادی، یکی از همفکران و یاران خود در مجمع آزاد مردان، گزارشی متناقض از حکومت وی می‌دهد:

... طرق و شوارع امنیتی نداشت و قطاع‌الطریق اموال مردم را به یغما می‌بردند و هفته‌ای نبود که چندین قتل نفس نشود و منت خدای راکه پس از ورود موکب معلی یک مرتبه آن مفسده رفع شد و عموم ساکنین کردستان به فیض و فوز آسایش فایز شدند...^{۳۸}

ملک‌المتکلمین در همین نامه از آرام نمودن ایل جاف، رسیدگی به دیوان عدلیه و تجارت، نظافت شهر، بستن قمارخانه‌ها، منع استفاده از تریاک، ممنوعیت رقص چوبی و قصد سالارالدوله جهت ساختن مدرسه خبر می‌دهد.^{۳۹} ملک‌المتکلمین، که در کنار سالارالدوله در پی اهداف مجمع آزادمردان نیز بود، شاهزاده را بر ضد محمدعلی میرزای ولیعهد که در این زمان در تهران بود تحریک می‌کرد و بر آتش آرزوی به سلطنت

۳۵. محمد مردوخ کردستانی، همان، ص ۴۶۲.

۳۶. همان، ص ۴۶۳.

۳۷. روزنامه تربیت، س ۸، نمره ۳۷۲، غره جمادی‌الثانیه ۱۳۲۳، ص ۵.

۳۹. همان، ص ۶.



ابوالفتح میرزا سالارالدوله در میان ابوابجمعی خود [۷۶۳-ع]

رسیدن وی دامن می‌زد. این تحریکات درست در زمانی صورت می‌گرفت که تهران نیز در غیاب شاه ناآرام بود و ولیعهد مشغول دست و پنجه نرم کردن با روحانیون و تجار بود. اقدامات ملک‌المتکلمین برای رسیدن اهدافش به ثمر رسید و زمانی که کردستان را به قصد تهران ترک کرد شاهزاده «...خود را شاه آینده ایران می‌پنداشت و محرمانه یک دست لباس سلطنتی تهیه کرده بود و بعضی از شبها در خلوت همان لباس را بر تن می‌کرد و جقه بر سر می‌گذاشت و... در اطراف سلطنت آتیه خودش و حکومت مشروطه و وضع قوانین و اصلاحات اساسی سخن می‌گفت».^{۴۰} هنوز چندی از حکومت سالارالدوله بر این منطقه نگذشته بود که اهالی به نحوه حکومت وی معترض شدند و بزرگان شهر با او به مخالفت برخاستند. قرار شد نماینده‌ای به کرمانشاه برود و تهران را از مظالم سالارالدوله آگاه کند. این نماینده شیخ‌الاسلام ملاعبدالرزاق بود که در دوره کوتاه حکومت سالارالدوله لقب و مقام خود را از دست داده بود. زمانی که سالارالدوله از حرکت ملاعبدالرزاق آگاه شد دستور داد: «سریعاً سوار عقب او برود در هر جا که به او می‌رسد کتف بسته او را عودت دهند»^{۴۱} اما در دستگیری وی موفق نشد و ملاعبدالرزاق و دیگر مخالفان پس از رسیدن به کرمانشاه و جلب نظر چند تن از علمای این شهر تلگراف تظلمی خطاب به عین‌الدوله صدراعظم ارسال کردند. عین‌الدوله، که با بازگشت شاه از سفر فرنگ دیگر نگران حضور سالارالدوله در تهران نبود، در یازدهم شوال ۱۳۲۳ در تلگرافی شاهزاده را از حکومت به تهران فرا خواند^{۴۲} و او نیز در روز بیست و یکم شوال عازم تهران شد.^{۴۳} اما، پیش از ترک حکومت، به گونه‌ای با اهالی وداع کرد که گویی برای مدتی کوتاه به پایتخت می‌رود و وعده بازگشت خود را به اهالی داد. تنها اقدام مثبت سالارالدوله در ایام حکومت در کردستان ساخت مدرسه‌ای برای ایتمام به نام «سالاریه»^{۴۴} بود.

اما سالارالدوله زمانی به تهران بازگشت که شور مشروطه خواهی مردم را فرا گرفته بود، علما به رهبری آیات‌عظام سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی در حرم حضرت شاهزاده‌عبدالعظیم متحصن شده بودند و خواسته‌هایی از شاه داشتند. سالارالدوله نیز در این میان به تشویق ملک‌المتکلمین و در راستای اهداف مجمع آزاد

۴۰. مهدی ملک‌زاده، همان، ص ۲۵۹.

۴۱. محمد مردوخ کردستانی، همان، ص ۴۶۵.

۴۲. همان، ص ۴۶۶.

۴۳. همان.

۴۴. عبدالحسین خان سپهر، همان، ص ۲۹۸.

مردان^{۴۵} به بست‌نشینان کمک مالی می‌کرد. خصوصاً که شاه بیمار بود و سالارالدوله به حمایت جدی‌ای برای دست یافتن به تاج و تخت احتیاج داشت. اما هنوز چندی از بازگشت به پایتخت نگذشته بود که شاهزاده عین‌الدوله صدراعظم مصلحت را در دور کردن وی از پایتخت دید و در ذی‌القعدة ۱۳۲۳ سالارالدوله را «محض رفع شر»^{۴۶} به حکومت لرستان و بروجرد منصوب کرد. انتصاب وی به حکومت لرستان اعتراض اهالی را برانگیخت:

... به محض انتشار این خبر همه وجوه و سران طبقات مختلف اهالی بروجرد به تلگرافخانه رفته و عدم رضایت خود را از انتصاب چنین حاکمی به عرض اعلیحضرت رسانیدند و برای اینکه از شر این حاکم جدیدالانتصاب راحت شوند در تلگراف خود متذکر شده‌اند که حاضرند سالی سه هزار تومان به شاه تقدیم دارند که این حاکم به شهر آنها فرستاده نشود.^{۴۷}

اما نارضایتی اهالی بیفایده بود و سالارالدوله راهی حکومت شد. او این بار برنامه‌ای دیگر برای حفظ موقعیت خود داشت و به همین منظور با سران ایلات و عشایر مناسبات نزدیکی برقرار کرد و با دختران آنان وصلت کرد تا پشتوانه محکمی در منطقه داشته باشد و از حمایت‌های نظامی آنان در موقع ضرورت برخوردار شود. زمانی که شاه بیمار محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه ولیعهد را در شوال ۱۳۲۴ به تهران احضار کرد چنین شایع شد که سالارالدوله قصد داشته با استفاده از لره‌های مسلح در بروجرد راه تهران را بر روی وی ببندد^{۴۸} که چنین اتفاقی روی نداد و ولیعهد بی‌هیچ دردسری وارد تهران شد. پس از درگذشت مظفرالدین‌شاه در ذی‌القعدة ۱۳۲۴ محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه بر تخت سلطنت تکیه زد؛ ولی سالارالدوله همچنان به سلطنت خود امید داشت. محمدعلی شاه که از آرزوهای برادر خود بیخبر نبود در ابتدای سلطنت خود با فرستادن تلگراف‌های متعدد و واسطه قرار دادن افراد متنفذ از سالارالدوله دعوت کرد که به تهران بیاید.^{۴۹} اما سالارالدوله هربار برای آمدن به تهران بهانه‌ای پیش کشید و از امر شاه سرباز می‌زد: «به خاک پای مبارک بر حسب امر ملوکانه باکمال افتخار شرفیاب

۴۵. یحیی دولت‌آبادی. حیات یحیی. تهران، سقراط، بی‌تا. ج ۲، ص ۳۱.

۴۶. نامه‌های مغیث السلطنه (۱۳۲۰-۱۳۳۴). تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ص ۱۱۹.

۴۷. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران. به کوشش حسن معاصر. تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲. ج ۱، ص ۳۶.

۴۸. همان، ص ۱۵۱. ۴۹. نامه‌های مغیث السلطنه، همان، ص ۱۷۵.

می‌شود ولی چون خانه ندارم سزاوار نیست که به خانه کرایه منزل نمایم. استدعا دارم باغ عشرت‌آباد را اجازه فرمائید موقتاً منزل نمایم».^{۵۰} اما در همان حال همراه با پدرزن خود نظرعلی‌خان امرایی مشغول ترتیب قوای نظامی بود تا اینکه، سرانجام، در اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۵ خبرهایی از شورش وی در لرستان به گوش رسید او با دعوی سلطنت به سوی نهاوند لشکر کشید و در همان زمان با کنسولگری انگلیس در کرمانشاه نیز تماس گرفت تا از دیدگاه این سفارت نسبت به حرکت خود آگاه شود. کنسول انگلیس در کرمانشاه بلافاصله سر اسپرینگ ریس وزیر مختار انگلستان را در جریان این امر قرار داد و ریس نیز در نامه‌ای دوستانه خطاب به میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان نوشت:

چنین اظهار داشته‌اند که می‌خواهند با اعلیحضرت اقدس همایونی اتفاق نمایند و نیز اظهار داشته‌اند که چند فقره تلگراف از اعلیحضرت همایونی و از مادر خودشان به ایشان رسیده ولی از اصلیت آنها مطمئن نیستند. لهذا می‌خواهند به توسط این سفارت با ایشان مذاکره بشود. جواب داده‌ام که اگر قول بدهند مطیع اعلیحضرت اقدس همایونی و دولت ایران باشند با کمال میل حاضریم که نهایت سعی را نمایم که اتفاق دوستانه‌ای حاصل شود... هرگاه اعلیحضرت اقدس همایونی به حضرت‌والا سالارالدوله فرمایشی داشته باشند با کمال میل حاضریم تبلیغ نمایم.^{۵۱}

محمدعلی شاه در پاسخ به این نامه از اتابک خواست تا به واسطه سفارت انگلیس به سالارالدوله اطمینان لازم داده شود، اما قصد سالارالدوله رویارویی کامل با برادر و مخالفت با سلطنت وی و در ضمن جلب نظر سفارت انگلیس بود. او که با سران ایلات لرستان پیوند خانوادگی داشت با قشونی نزدیک به بیست هزار نفر،^{۵۲} در همدان در مقابل قوای دولتی سنگر گرفت. در همین زمان کرمانشاه نیز با آشوب آقامحمدمهدی مجتهد که رهبری حزب ملیون را برعهده داشت و از طرفداران سالارالدوله بود مواجه شد. اما سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله، برادر عین‌الدوله و حاکم کرمانشاه به سرکوب این حرکت پرداخت و آقامحمدمهدی مجتهد همراه با دو هزار تن از طرفداران خود به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد.^{۵۳} کنسولگری نیز تن به خواسته دولت

۵۰. همان، ص ۱۸۲.

۵۱. ابراهیم صفایی. اسناد سیاسی دوران قاجاریه. تهران، بی‌نا، ۱۳۴۶. ص ۱۶۹.

۵۲. امیرمسعود معتمدی، «غانله سالارالدوله»، بررسیهای تاریخی، س ۳، ش ۳-۴. ص ۲۰۴.

۵۳. محمدعلی سلطانی، همان، ص ۴۹۰.

ایران و سفارت روس برای استرداد آنان نداد و پذیرای پناهندگان بود.^{۵۴} سالارالدوله از این فرصت استفاده کرد و مجتهد را بر ضد دولت مرکزی بیشتر تحریک کرد و در نامه‌ای به تاریخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ خطاب به وی نوشت:

... از طهران خبر رسید که طرفداران سلطنت در تهران وکلای مجلس ملی را کشته‌اند و جمعی از فداییها مقتول شده. اهالی طهران هم کلاً بازار و دکانین را بسته‌اند و هیجده هزار قشون ملت هم از آذربایجان حرکت کرده بیرون آمده‌اند. نمی‌دانم جناب شما و اهالی کرمانشاهان این خبر را شنیده‌اید یا نه؛ در صورتی که شنیده باشید برای معاونت وکلای ملت پس چرا آرام نشسته‌اید؟ آیا شما از لستانیها هم در رعایت دین و دیانت کمتر هستید؟... به عقیده من، حالا مسئله راجع به امر جهاد است؛ هرکس در این میان مظلومیت ملت آرام بنشیند و اقدامی نکند عندالله و عندالرسول و در نزد غیرتمندان و دینداران، پیش نفس خود شرمسار خواهد بود...^{۵۵}

دولت امین‌السلطان که با شورش و ناامنی در مناطق مختلف روبه‌رو بود دستور مقابله با سالارالدوله را به قوای دولتی و حکام منطقه صادر کرد و در همان حال راه مسالمت را نیز در پیش گرفته میرزا علی‌خان ظهیرالدوله حاکم همدان را برای گفت‌وگو با برادرشاه مأمور کرد.^{۵۶} حکام این مناطق نیز به صف‌آرایی در مقابل سالارالدوله پرداختند ولی مجلس، که نهادی نوین بود و گاه به موازات دولت عمل می‌کرد، دولت را متهم به بی‌کفایتی در این مورد می‌کرد.^{۵۷} نمایندگان مجلس در نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ تصمیم گرفتند که، در صورت تصویب مجلس، تلگرافی به سالارالدوله مخابره کنند. در آن تلگراف ابتدا با لحن مسالمت‌آمیز با شاهزاده برخورد شده بود؛ او را به بازگشت به تهران دعوت کرده بودند و سپس برای وی خط و نشان کشیده بودند که «...اگر اقدامات کارگزاران حضرت‌والا عطف بر ماسبق باشد ملت نخواهد بود که تحمل نموده در رفع و دفع مفاسد همه قسم اقدام خواهد کرد».^{۵۸} در این میان نه تنها قوای دولتی و مجلس بلکه خود شاه نیز برای سرکوب این شورش تلاش می‌کرد. او در بیستم ربیع‌الثانی در ملاقاتی

۵۴. همان، ص ۴۹۳.

۵۵. علی مشیری، «اسناد تاریخی جالب و مهم»، خواندنیها، س ۲۴، ش ۶۹، ص ۴۲.

۵۶. امیرمسعود معتمدی، همان، ص ۲۰۵.

۵۷. مذاکرات مجلس اول. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران، مازیار، ۱۳۸۴. ص ۲۵۷.

۵۸. همان.

با سر اسپرینگ رایس وزیرمختار دولت انگلیس از وی خواست تا «پیامی برای سالارالدوله فرستاده او را تهدید نماید که تسلیم بشود. شاه وعده داد که اگر حاضر به تسلیم شود او را بخشیده و پست والیگری جدیدی به او بدهد».^{۵۹} اما سالارالدوله، که به پیروزی خود امید داشت، «پاسخی توهین آمیز»^{۶۰} داد، در ضمن، تلگرافهایی از وی به دست می‌رسید که از آشوبگران دیگر چون محمدرحیم‌خان قراچه‌داغی دعوت به همراهی می‌کرد و مجلس را نیز پشتیبان خود معرفی می‌کرد. اما مجلس بلافاصله در مقام تکذیب همراهی با وی برآمد و آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی نیز برای تأکید این امر از مجلس خواست تا در تلگراف خود خطاب به سالارالدوله قید کند که در صورت ادامه بحران «حجج اسلام حکم خواهند داد که ملت عموماً با شما بجنگند».^{۶۱} سرانجام، در اواخر ربیع‌الآخر ۱۳۲۵ سالارالدوله در مقابل قوای دولتی به سرکردگی امیرافخم، حسام‌الملک همدانی و قوای میرزا داودخان سهام‌الممالک کله‌ر (پدرزن سالارالدوله)^{۶۲} در نهاوند پس از چندین روز جنگ شکست خورد، و در ۲۷ ربیع‌الثانی به کرمانشاه گریخت. علت اصلی این شکست گسستن قوای لرها به رهبری نظرعلی‌خان بود^{۶۳} که دولت در تلگرافی محرمانه از وی خواسته بود تا از مقابله با حکومت دست بردارد و سالارالدوله را ترک کند.^{۶۴} نظرعلی‌خان زمانی که از پیروزی قوای دولتی مطمئن شد همراه با سواران خود سالارالدوله را ترک کرد^{۶۵} و به اردوی دولتی پیوست و «قرآن مهر کرد... که اولیای دولت ابد مدت از حرکات وی صرف‌نظر نمایند».^{۶۶}

سالارالدوله، سرانجام، پس از شکست در مقابل قوای دولتی و در حالی که الوار او را ترک کرده بودند در هفتم جمادی‌الاول تنها با یک سوار^{۶۷} به کنسولگری انگلستان در کرمانشاه پناهنده شد. یک روز بعد از ورود به این کنسولگری، در تلگرافی خطاب به پادشاه انگلیس نوشت:

۵۹. حسن معاصر، همان، ص ۳۱۱.

۶۰. مذاکرات مجلس اول، همان، ص ۲۶۲.

۶۱. هوگو گروته. سفرنامه هوگو گروته. ترجمه مجید جلیل‌وند. تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹. ص ۶۷.

۶۲. همان، ص ۸۹.

۶۳. هاشم محیط‌مافی. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی، جواد جان‌فدا. تهران، فردوسی و علمی،

۱۳۶۳. ص ۳۴۹.

۶۴. «خلاصه مذاکرات مجلس دارالشوری»، روزنامه حبل‌المتین، س ۱، ش ۴۶، ص ۳.

۶۵. امیرمسعود معتمدی، همان، ص ۲۱۸.

۶۶. حسن معاصر، همان، ص ۳۱۶.



ابوالفتح میرزا سالارالدوله در بین سران طوایف لر [۱۵۶-۱۵۷ع]

حضور مرحمت ظهور مبارک اعلیحضرت قدرقدرت قوی شوکت، عم اکرم اعظم تاجدار نامدار، امپراطور کل ممالک انگلستان خلدالله ملکه و سلطانه، به اقتضای عوالم اتحاد و یک جهتی که فی مابین آن دو دولت قوی بنیاد منعقد است، در این موقع چنان مقتضی آمد که خود را در قنصلخانه آن عم تاجدار کامکار حاضر نموده تشکر منزله آن مقام را که مایه امیدواری ابدی هست عرضه بدارد. همواره از درگاه خداوند ذوالجلال سلامت وجود مسعود مقدس و ازدیاد شوکت و شهامت عم اکرم اعظم تاجدار خود را عاجزانه مسئلت می نماید و در این موقع حفظ شرف منزلت خود و خانواده خود را از فتوت و عنایت ملوکانه آن اعلیحضرت قوی شوکت همایونی ایدالله تعالی تمنا دارد. سالارالدوله ابوالفتح قاجار.^{۶۸}

موضوع پناهندگی سالارالدوله در مجلس به بحث گذاشته شد تا تکلیف وی روشن شود. نمایندگان برخی موافق بخشش وی بودند و برخی دیگر هیچ بخششی را برای وی قائل نمی شدند. در ضمن رایس نیز در نامه ای خطاب به امین السلطان اظهار داشت که از سالارالدوله به علت ضدیت و مخالفت با دولت نمی تواند او را حمایت کند یا در کنسولگری نگهدارد.^{۶۹} دولت امین السلطان سرانجام تصمیم خود را در مورد برادر شاه گرفت و قرار بر این شد که علی خان ظهیرالدوله حاکم همدان برای خارج کردن بستیهی کنسولگری اقدام کند. پس از مذاکره با مجتهد آقا محمد مهدی و اطمینان دادن به وی او را از بست خارج کرد که موجب رضایت سفارت و دولت شد و سپس مأمور مذاکره با شاهزاده بست نشین شد. ظهیرالدوله پس از گفت و گو با سالارالدوله موفق شد او را از سفارت خارج سازد و همراه با حاکم معزول کرمانشاه سلطان محمد میرزا سیف الدوله راهی تهران شدند. سر اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس در ایران به کنسولگری این کشور در کرمانشاه دستور داد تا برای تأمین جانی وی شخصی را همراه او به تهران بفرستند ولی سالارالدوله خود از پذیرش این امر سرباز زد و همراه با ظهیرالدوله به پایتخت بازگشت.^{۷۰} در همین حال محمد علی شاه، که از جسارت برادر خود آگاه و هراسان بود در نامه ای به امین السلطان از وی خواست:

به ظهیرالدوله مجدداً به هر وسیله باشد یا رمزاً یا کشف حالی کنید که سوارکاری و استعداد لازم داشته باشند و در آنجا هم چه پیش خود سالارالدوله و چه در پیش

۶۸. در نکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار). به کوشش رضا آذری. تهران، سازمان اسناد

ملی ایران، ۱۳۷۸. ص ۴۹. ۶۹. مذاکرات مجلس اول، همان، ص ۲۷۸.

۷۰. حسن معاصر، همان، ج ۱، صص ۳۸۲-۳۸۳.

اجزای او ابداً نه تفنگ و طپانچه حتی یک چاقو هم نگذارند. با کمال دقت و ملاحظه باید او را تا طهران بیاورند و تحت‌الحفظ بیاورند.^{۷۱}

ظهیرالدوله پس از ورود به تهران سالارالدوله را به نزد برادر تاجدارش برد. شفاعت وی و دیگر وزرای حاضر در دربار و نورالدوله مادر ابوالفتح میرزا نتیجه داد و محمدعلی شاه از مجازات وی صرف نظر کرد. دستور داد تا او را تحت‌الحفظ به باغ عشرت‌آباد منتقل کنند و تحت نظر باشد.^{۷۲} اما در میانه راه سالارالدوله بنا به توصیه اطرافیان خود به منزل امین‌السلطان پناه برد و آنگاه مادرش در منزل سید عبدالله بهبهانی متحصن شد و محمدرضا میرزا پسر کوچک سالارالدوله را نیز به منزل آیت‌الله سید محمد طباطبایی فرستادند تا از همه سو برای عفو وی تلاش شود.^{۷۳} این اقدامات در زمانی روی می‌داد که مجلس خواهان مجازات سالارالدوله بود و نمایندگان مجلس از اینکه در مقابل اقدامات آشوبگرانه وی در مقابل حکومت حال از وی پذیرایی می‌شود راضی نبودند.^{۷۴} ولی شفاعت آقایان خصوصاً آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی، سرانجام منجر به عفو وی شد.^{۷۵} در دهم رجب ۱۳۲۵^{۷۶} از منزل امین‌السلطان به باغ عشرت‌آباد منتقل شد و مدتی تحت‌الحفظ در این باغ به سر برد تا اینکه در ذی‌الحجه شاه او را رسماً عفو کرد.^{۷۷} نمایندگان نیز چنان با مشکلات دیگر درگیر شدند که داستان سالارالدوله را به فراموشی سپردند.

اما سالارالدوله در بازی سیاست نقش خود را فراموش نکرده و در ایام عزلت نیز به صورت پنهانی روابط خود را با مخالفان محمدعلی شاه حفظ کرده بود و هر جا که توطئه‌ای علیه محمدعلی شاه شکل می‌گرفت نامی از سالارالدوله نیز به میان می‌آمد. ملک‌المتکلمین در این میان برای وی تبلیغ می‌کرد و برای بر تخت نشاندن شاهزاده تلاش بسیار می‌کرد.^{۷۸} سالارالدوله خود نیز پس از آزادی، باب رفت و آمد در بین محافل مخالف را آغاز کرد، در انجمنهای تندرویی چون آذربایجان و شاه‌آباد دیده

۷۱. ابراهیم صفایی. نامه‌های تاریخی. تهران، سخن، ۱۳۴۸. ص ۱۸۰.

۷۲. هاشم محیط‌مافی، همان، ص ۳۷۶.

۷۳. روزنامه‌جبل‌المتین، س ۱، ش ۱۷۴، ص ۳.

۷۴. مذاکرات مجلس اول، همان، ص ۲۴۳.

۷۵. هاشم محیط‌مافی، همان، ص ۴۱۱.

۷۶. خاطرات فرید. به کوشش مسعود فرید. تهران، زوار، ۱۳۵۴. ص ۲۷۷.

۷۷. احمد کسروی، تاریخ مشروطه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. ج ۱، ص ۱۵۶.

۷۸. روزنامه خاطرات‌عین‌السلطنه، همان، ج ۳، ص ۱۹۷۶.

می‌شد.^{۷۹} در فضایی که هرروز توطئه‌ای شکل می‌گرفت و حادثه‌ای روی می‌داد شایعاتی نیز به گوش می‌رسید که وی سران ایلات لرستان را به شورش فراخوانده است.^{۸۰} تمامی این شایعات و اقدامات سرانجام منجر به دستگیری مجدد وی در هفتم صفر ۱۳۲۶ شد و بار دیگر در کاخ عشرت‌آباد تحت نظر قرار گرفت. این بار سالارالدوله سکوت نکرد و در نامه‌ای تظلم‌خواهی از مجلس شورای ملی کرد. او در این مکتوب به مجلس نوشت:

به مقام منبع شورای ملی شیدالله ارکانه؛ پارسال به واسطه کثرت شهرت اراجیف درباریان و تعاقب دسایس هواپرستان قلب بعضی را از من رنجانید. من نیز محض تشفی آنها چندی در زندان عشرت‌آباد به سر برده فقط به جهت استرضای خاطر ملوکانه، که به جای پدر تاجدار است، دست توسل و توسط به سوی کسی حتی مجلس مقدس دراز نکردم تا جمعی از وجوه ملت و امنای دولت توسط و شفاعت کرده مرا از حبس خلاص کردند. در شکر این نعمت به فکر این بود که به جبران آن حرکت خدمتی به دولت و ملت بنمایم که ناگاه عصر روز سه شنبه هفتم قزاق و سرباز ریخته و محبوسم ساختند. چون از باطن امر بیخبر بودم این است که عرض می‌نمایم که اگر بساط مشروطیت برچیده شده و قانونی در مملکت نیست چاره‌ای غیر از تحمل ندارم و هرگاه مملکت قانون و مشروطیت برقرار است و موافق قانون مقصر شده‌ام تقصیرم را بگویند و در عدلیه استنطاق کرده پس از ثبوت تقصیر مجازاتم بدهند و اگر هم به حکم مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه باید بنده بدون استنطاق و ثبوت تقصیر محبوس و مجازات بشوم زهی شرف و افتخار که سرلوح عدل مظفری باشم و فدای مشروطیت شوم.^{۸۱}

واکنش نمایندگان مجلس به این تظلم‌خواهی وی، با توجه به سابقه‌اش، مثبت نبود و او را مستحق مجازات خواندند.^{۸۲} در جریان به توپ بستن مجلس و دستگیری و حبس مشروطه‌خواهان، سالارالدوله، که تحت نظر بود، بیشتر تحت فشار قرار گرفت خصوصاً که ملک‌المتکلمین، حامی وی در بین مشروطه‌خواهان نیز از محبوسان و سپس مقتولان باغشاه بود. سرانجام سالارالدوله راه نجات خود را در پناهندگی به یکی از دو قدرت

۷۹. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران، علمی، ۱۳۴۶. ج ۲، صص ۵۷۳-۵۷۴.

۸۰. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، همان، ج ۳، ص ۱۹۹۴.

۸۱. مذاکرات مجلس اول، همان، ص ۶۲۴.

۸۲. همان .

بزرگ در ایران دید و ابتدا از مارلینگ وزیرمختار انگلیس تقاضای پناهندگی کرد ولی مارلینگ او را از این اقدام منصرف کرد.^{۸۳} گزینه بعدی سفارت روسیه بود که از شاهزاده استقبال کرد و قرار بر این شد که او دو سال در روسیه بماند.^{۸۴} سالارالدوله در بلبشوی سرکوب مشروطه خواهان در معیت یکی از منشیهای سفارت روس ایران را به مقصد روسیه ترک کرد.^{۸۵} انگلستان این اقدام روسیه را حمایت از احتمال سلطنت سالارالدوله برداشت کرد.^{۸۶} هنوز چندی از ورود وی به روسیه نگذشته بود که شایع شد وی محل اقامت خود در شهر ورشو را ترک کرده و قصد بازگشت به ایران را دارد. مفخم‌الدوله سفیر ایران در پترزبورگ به تکاپو افتاد تا از محل اقامت سالارالدوله آگاه شود. با هارتویک در این خصوص؛ مذاکره شد. ولی او و دیگر مقامات روسی از محل اقامت وی اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند. دولت ایران در این میان از تعهد روسیه سخن می‌گفت. سفیر ایران در ملاقات خود با معاون وزیر امور خارجه روسیه اظهار داشت:

اعلیحضرت همایونی بر حسب توسط و تعهد سفارت شما در تهران، که سالارالدوله در خاک روسیه مقیم خواهد بود، اجازه عزیمت به معزی‌الیه داده‌اند و هرگز گمان نمی‌فرمودند با آن سوابق اعمال او، که البته سفارت روس در تهران به وزارت خارجه اطلاع داده‌اند، نظارتی در اعمال و حرکات ایشان از طرف مأمورین محل اقامت شاهزاده به عمل نیاید.^{۸۷}

شایعه بازگشت وی به ایران، خصوصاً در منطقه لرستان، موجب نگرانی شد؛ ولی سالارالدوله راه خود را به سوی اروپا کج کرد تا بلکه این‌بار بتواند بدون استفاده از اسب و شمشیر و سواران لرستانی بر تخت سلطنت تکیه زند. او سعی کرد با محافل مشروطه‌خواهان متواری ایرانی در پاریس، لندن، بروکسل و سویس ارتباط برقرار کند؛ و اقدام دیگرش نیز نزدیکی با فراماسونری بود. سالارالدوله که پیش از این از طریق ملک‌المتکلمین با مجامع مخفی در تهران ارتباط برقرار کرده بود، و در ضمن با جامع آدمیت نیز آشنا بود،^{۸۸} به سبک دیگر مشروطه‌خواهان در فرانسه به لژ فراماسونری

۸۳. حسن معاصر، همان، صص ۱۰۰۶-۱۰۰۷.

۸۴. در تکاپوی تاج و تخت، همان، ص ۵۰. همان.

۸۶. همان. ۸۷. همان، ص ۵۱.

۸۸. اسماعیل راثین. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران، مؤسسه تحقیق راثین، ۱۳۴۷. ج ۱، ص ۶۴۸.

«گراند اوریان» وارد شد.^{۸۹} میرزای محمودخان احتشام‌الدوله در خصوص سالارالدوله فراماسونر می‌نویسد: «یکی از روزها سالارالدوله بر من ورود کرد. از پاریس آمده بود و به لندن می‌رفت. غرض از آمدنش به بروکسل این بود که سفارشنامه‌های زیادی از برادران فراموشخانه به رئیس برادران بروکسل گرفته بود که به او اعانت مالی بنمایند».^{۹۰} سالارالدوله امید بسیار داشت که نتیجه استبداد برادر و آشوب ایران به نفع او تمام شود، اما سقوط برادر نیز سودی برای وی نداشت و سلطان‌احمد میرزا فرزند محمدعلی شاه مخلوع بر تخت نشست. اولین اقدام وی پس از واژگونی برادر، نگارش نامه‌ای به مجلس شورای ملی بود که در آن از نمایندگان می‌خواست تا تکلیف املاک وی و مواجهش را روشن کنند و در ضمن خاضعانه درخواست بازگشت به ایران را داشت.^{۹۱} مجلس دستور رسیدگی به مسئله املاک سالارالدوله را داد اما از دعوت وی به ایران پرهیز می‌شد. سالارالدوله که از مشروطه‌خواهان و حمایت آنان ناامید شده بود در سال ۱۳۲۸ به برادر مخلوع خود در وین روی آورد، به انجمنی که وی از طرفداران خود تشکیل داده بود پیوست^{۹۲} و بر ضد شاه جوان و عضدالملک نایب‌السلطنه به تبلیغ و فعالیت پرداخت. دولت ایران که از حمایت روسیه در بازگرداندن وی نگران بود از روسیه تقاضا کرد تا از شاهزاده حمایت نکند و سفارت روسیه در پاسخ اعلام کرد که «شاهزاده دیگر مورد پشتیبانی» آنها نیست گرچه بدهکاری سالارالدوله به بانک استقراضی بهانه خوبی برای حفاظت از اموال وی در ایران را به دست روسیه می‌داد.^{۹۳} در این میان ملک‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه به دو برادر خود پیوست و برای حرکت به سوی ایران برنامه ریزی کردند. پس از جمع‌آوری قوای مورد نیاز، که با حمایت همسایگان ایران صورت می‌گرفت، قرار بر این شد که محمدعلی میرزا همراه ملک‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه از مرزهای شمالی و سالارالدوله، با توجه به سابقه حکومت در مناطق غربی و خویشاوندی با سران ایلات و طوایف، از غرب به ایران حمله کنند. این اتفاق درست در زمانی روی می‌داد که حکومت مرکزی قادر به اداره کشور نبود و در گوشه گوشه ایران ناامنی و آشوب برپا بود.

۸۹. اسماعیل رائین، همان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. ج ۲، ص ۳۴۵.

۹۰. خاطرات احتشام‌السلطنه. به کوشش سید محمد مهدی موسوی. تهران، زوار، ۱۳۶۷. ص ۷۰۱.

۹۱. در نکاپوی تاج و تخت، همان، ص ۵۳.

۹۲. حسن عنایت، «سالارالدوله»، یغما، س ۱۴، ص ۳۱۴.

۹۳. کتاب نارنجی. ترجمه پروین منزوی. تهران، کتاب پرواز، ۱۳۶۸. ج ۴، ص ۱۵۵.

در جمادی‌الاول ۱۳۲۹ ناگهان از مرزهای غربی خبر رسید که سالارالدوله در راه است؛ اما هنوز از حضور وی مطمئن نبودند. فرمانفرما وزیر داخله در خصوص این شایعات از تبریز سؤال کرد و تلگرافی به این شرح دریافت کرد: «در باب سالارالدوله دستخط فرموده بودند، از بس که اخبارات دروغ شهرت می‌دهند این است که جسارت نمی‌کند. از قراری که اینجا مذاکره می‌کنند، سالارالدوله به ساوجبلاغ آمده سوار و پیاده جمع می‌کند...».^{۹۴} سالارالدوله موفق شد نظر حاجی صمدخان شجاع‌الدوله، یکی از حامیان محمدعلی شاه مخلوع، را نیز جلب و قوای وی را که نزدیک به ده‌هزار نفر بودند^{۹۵} با خود همراه کند تا تبریز را به تصرف خود درآورد. در ابتدا دولتمردان از وی خواستند از اقدامات خود دست بکشند؛ و سپس به سفارت روسیه متوسل شدند و ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه به ایران قول داد که از شاهزاده حمایت نکند.^{۹۶} سالارالدوله چندان در آذربایجان دوام نیاورد، و بدون درگیری یا نبردی، برای جذب نیروی بیشتر، به سوی مناطقی رفت که در آنها حکومت کرده بود. در تیر ۱۲۹۰ش/ ۱۳۲۹ق نامه‌هایی به بزرگان کردستان به این شرح نوشت:

باشش هزار سوار جاف و مکری و سردشت و ساوجبلاغ و اورامان و غیره و غیره، عازم کردستان هستم که دمار از مشروطه و مشروطه‌طلب ایران در بیاورم و احترامات علما و مشایخ و اهل اسلام را اعاده و تجدید نمایم. مأمورینی که از طرف مشروطه در آنجا هستند همه را گرفته توقیف نمایید...^{۹۷}

در ۱۷ تیر ۱۲۹۰/ ۱۲ رجب ۱۳۲۹^{۹۸} سالارالدوله همراه با اردوی خود به کردستان وارد شد و از «شش فرسخی»^{۹۹} مورد استقبال قرار گرفت. در کردستان از داودخان کلهر خواست تا او را برای تصرف کرمانشاه همراهی کند و داودخان نیز پذیرفت.^{۱۰۰} سالارالدوله در چهارم شعبان با استقبال فراوان اهالی شهر به کرمانشاه وارد شد؛^{۱۰۱} و مقامات حکومتی از قبیل محتشم‌السلطنه از پیشوازکنندگان وی بودند. در همان حال، مجلس شورای ملی در دوم شعبان ۱۳۲۹ طرح رئیس دولت، نجفقلی خان

۹۴. گزیده‌ای از مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶. ج ۱، ص ۶۸.

۹۵. همان، ص ۷۴. ۹۶. کتاب نارنجی، همان، ص ۱۵۶.

۹۷. محمد مردوخ کردستانی، همان، ص ۵۱۱. ۹۸. همان، ص ۵۱۲.

۹۹. در تکاپوی تاج و تخت، همان، ص ۸۷. ۱۰۰. خاطرات فرید، همان، ص ۳۷۵.

۱۰۱. همان، ص ۳۷۶.

صمصام‌السلطنه را برای دستگیری محمدعلی میرزا و دو برادرش را تصویب کرد و در چهارم شعبان اعلامیه‌ای از سوی دولت صادر شد که بر طبق آن برای دستگیری یا اعدام شاه مخلوع و دو برادرش جایزه نقدی تعیین شده بود.^{۱۰۲} سالارالدوله گرچه جوابی تند در پاسخ به این اعلامیه به مجلس داد؛ اما آیت‌الله مردوخ یکی از همراهان وی از وحشت شاهزاده روایت می‌کند: «رسیدن این خبر شاهزاده را به کلی مرعوب ساخت که از سایه خودش هم احتیاط پیدا کند و به تلگرافچی نوشت اگر این خبر منتشر شود شدیداً شما مسئول خواهید بود».^{۱۰۳} اقدامات دولت هیچ‌یک مانعی برای پیشروی سالارالدوله نبودند، در ششم شعبان تلگرافی از همدان به دست وی رسید حاکی از اینکه اهالی این شهر شاهزاده را دعوت می‌کردند.^{۱۰۴} او در هفتم شعبان از برادرش محمدعلی میرزا تلگرافی دریافت کرد که خبر از ورود خود به ایران می‌داد و او را به حرکت به سوی تهران دعوت می‌کرد.^{۱۰۵} در روزهای بعد نیز باز تلگرافهایی از برادر مخلوع خود دریافت می‌کرد که او را در جریان حرکت خود به سوی تهران می‌گذاشت. سالارالدوله با آنکه برای حمایت از برادر به ایران بازگشته بود اما نگران بود که: «اگر اردوی شاه زودتر به تهران برسد تمام زحمات من به هدر خواهد رفت. باید هر طور شده ما زودتر خودمان را به تهران برسانیم».^{۱۰۶} شاهزاده در کرمانشاه دستور تشکیل مجلسی برای رسیدگی به امور اهالی را صادر کرد و نظامنامه‌ای نیز برای این مجلس تدوین شد.^{۱۰۷} در همین هنگامه بود که محمدعلی میرزا در تلگرافی از برادر خود خواست: «...خیلی زود خود را به دروازه تهران برسانید. ابداً به اردوی تهران اعتنا نکنید. همه با هم سه هزار سوار بختیاری و غیره است و هرچه زودتر خودت را برسان چون که دیر رسیدن شما می‌تواند سکتۀ بزرگی به نقشه اردوی ما برساند».^{۱۰۸} سالارالدوله، پس از سپردن حکومت کرمانشاه به برادر خود ابوالفضل میرزا عضدالسلطان، خود برای فتح تهران راهی شد. دعوت اهالی همدان نیز خیلی زود اجابت شد و سواران سالارالدوله در شب هفدهم شعبان، بی‌هیچ مقاومتی، به شهر وارد شدند.^{۱۰۹} پس از پیوستن سران

۱۰۲. گزیده اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، همان، ص ۸۸.

۱۰۳. محمد مردوخ کردستانی، همان، ص ۵۱۵.

۱۰۵. محمد مردوخ کردستانی، همان، ص ۵۱۶.

۱۰۶. همان، ص ۵۱۷.

۱۰۷. محمدعلی سلطانی، همان، ص ۵۶۳.

۱۰۸. عبدالحسین نوایی. دولتهای ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم. تهران، بابک، ۱۳۵۴. ص ۲۴۶.

۱۰۹. روزنامه خاطرات عین السلطنه، همان، ج ۵، ص ۳۴۹۳.



Handwritten marginal notes in Arabic script, written vertically along the right edge of the document.

Main body of handwritten text in Arabic script, containing several lines of prose or poetry.

Large handwritten notes in Arabic script, written diagonally across the left side of the document.

ایلات و عشایر در منطقه غرب، که هر یک به نوعی با سالارالدوله پیوند خانوادگی داشتند، قوای سالارالدوله به ده هزار نفر رسید. حکومت مرکزی که خود با آشوبی فراگیر روبه‌رو بود برای سرکوب قوای سالارالدوله امیرمفخم بختیاری حاکم بروجرد را مأمور کرد. اما در مقابله این دو تردید وجود داشت و نگرانیهایی از پیوستن امیرمفخم به سالارالدوله موجود بود،^{۱۱۰} این نگرانیها سرانجام به واقعیت پیوست و در رمضان امیرمفخم حکومت ملایر را تقدیم سالارالدوله کرد.^{۱۱۱}

از سوی دیگر، حکومت مرکزی موفق شد در رمضان اردوی شاه مخلوع را در سوادکوه شکست دهد و این خود بر سرعت شاهزاده برای فتح تهران افزود. مردوخ در کرمانشاه بر آتش آرزوی شاهزاده دامن زد: «دیگر میدان میدان شما است؛ اگر پیش برید خودت صاحب تاج و تخت خواهی شد».^{۱۱۲} سالارالدوله از شکست قوای برادر مایوس نشد و در تلگرافی به مجلس شورای ملی خبر از عزم خود برای فتح تهران داد؛ اما مجلس نیز این بار درصدد پاسخگویی برآمد: «...باید ملتفت باشید که هرکس با سلطنت مشروطه طرفیت پیدا کند در عداد یاغی و دشمن مملکت محسوب است. بنابراین، چون حضرت والا مبادرت به این امر کرده‌اید مسئولیت این سفک دماء و نهب اموال و هتک اعراض به عهده حضرت والا خواهد بود. دیگر خود دانید».^{۱۱۳} این بار نیز سالارالدوله به آرزوی دیرین خود دست نیافت؛ در جنگی مقابل قوای دولتی به سرداری بیرم‌خان و سردارظفر و سردار جنگ بختیاری در منطقه باغشاه شکست خورد و، با همراه سواران خود، به غرب گریخت. در بروجرد بار دیگر به تجدید قوا برخاست؛^{۱۱۴} ولی در مقابل قوای دولتی باز هم شکست خورد. امیرمفخم، حسام‌الملک و احتشام‌الدوله که به حمایت از وی برخاسته بودند به توسط قوای دولتی دستگیر و

۱۱۰. محمدعلی سلطانی، همان، ص ۵۶۷.

۱۱۱. خاطرات سید علی محمد دولت‌آبادی. تهران، فردوسی و ایران و اسلام، ۱۳۶۲. ص ۱۳۸. سردارظفر، که خود مأمور سرکوب سالارالدوله بود، در مورد سردار مفخم می‌نویسد: «در راه بروجرد شنیدیم امیرمفخم عقب‌نشینی کرده به ملایر آمده است. رفتم تلگرافخانه بروجرد به او تلگراف کردم که تا من نرسم مبادا با اردوی سالارالدوله جنگ کنید. هرکجا هستید خودداری کنید تا من برسم. جواب مساعدی نداد. دانستم که هنوز در نهانی طرفدار محمدعلی میرزاست.» «خاطرات سردار ظفر»، وحید، س ۱۳، ش ۱۱-۱۲، ص ۱۱۱۳.

۱۱۲. محمد مردوخ کردستانی، همان، ص ۵۲۷.

۱۱۳. احمد کسروی. تاریخ هیجده ساله آذربایجان. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷. ص ۱۹۲.

۱۱۴. «خاطرات سردار ظفر»، وحید، دوره ۱۴، ش ۱-۲، ص ۵۵.

محبوس شدند و ابوالفضل میرزا عضدالسلطان با شنیدن خبر شکست برادر حکومت کرمانشاه را ترک کرد و به بغداد گریخت.^{۱۱۵}

دولت، بلافاصله پس از شکست سالارالدوله در دهم شوال ۱۳۲۹ اعلام کرد که کلیه اموال ابوالفتح میرزا سالارالدوله و ملک منصور میرزا شعاع السلطنه به علت اقدام علیه امنیت ملی توقیف و ضبط خزانه می باشد و دو نماینده دولت مامور شدند تا به سفارتخانه های انگلیس و روسیه این موضوع را اطلاع دهند. مردآباد و شهریار دو ملک سالارالدوله بودند که از سوی خزانه دولتی باید توقیف می شدند اما سفارت روسیه در مقابل این اقدام خزانه داری موضع گرفت و از حقوق دو شهروند خود به دفاع برخاست^{۱۱۶} و این موضوع منجر به اولتیماتوم روسیه به ایران و در نهایت خروج مورگان شوستر آمریکایی رئیس خزانه داری از ایران شد. اما سالارالدوله، بعد از عقب نشینی از بروجرد به کرمانشاه عقب نشست. گرچه قوای وی اندک بود اما نفوذش در بین طوایف راهگشا بود. به اشاره سالارالدوله، بزرگان شهر فرخ خان ایلخانی کلهر را به حکومت منصوب کردند. تا زمانی که خود سالارالدوله به کرمانشاه برسد درگیری بین قوای دولتی و کفیل حکومت اعظم الدوله و قوای فرخ خان ادامه داشت. در ۱۵ دسامبر ۱۹۱۱/۲۳ ذی الحجه ۱۳۲۹ق سالارالدوله با قوای اندک خود به شهر وارد شد.^{۱۱۷} دو ماهی را در کرمانشاه حکومت کرد، و در این مدت خود را «شاهنشاه کل ممالک خوزستان و لرستان و عراق عجم»^{۱۱۸} خواند. او در نامه ای، با اعتماد به نفس کامل، عقب نشینی خود را چنین توجیه کرد: «چون در باغشاه خبر رسید که شاه عقب نشسته ما هم، بر حسب اقتضای سیاست، عقب نشستیم و قرار دادیم این زمستان را در کرمانشاه بمانیم».^{۱۱۹} وزیرمختار انگلیس در مورد این دوره حکومت وی گزارش داد: «از زمان ورود سالارالدوله در پانزدهم دسامبر در شهر جنگ نبوده و شهر حالا آرام است. از زمان ورود سالارالدوله اعظم الدوله نماینده دولت مرکزی در قنسولخانه انگلیس پناهنده شده است».^{۱۲۰} قوای مجاهدین به رهبری یارمحمدخان کرمانشاهی در صفر ۱۳۳۰ شهر را از تصرف سالارالدوله خارج ساخت و سالارالدوله با یاران خود به ماهیدشت پناه برد. در

۱۱۵. روزنامه خاطرات عین السلطنه، همان، ج ۵، ص ۳۵۴۸.

۱۱۶. مورگان شوستر. اختناق ایران. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری. تهران، صفی علیشاه، ۱۳۵۱. ص ۱۹۵.

۱۱۷. محمدعلی سلطانی، همان، ص ۵۸۵.

۱۱۸. محمد مردوخ کرستانی، همان، ص ۵۳۳.

۱۱۹. همان، ص ۵۳۳.

۱۲۰. محمدعلی سلطانی، همان، ص ۵۸۶.

ماهیدشت سردار رشید به وی وعده مساعدت داد و کرمانشاه با حمایت سران ایللیاتی در چهارم ربیع‌الاول ۱۳۳۰^{۱۲۱} بار دیگر به تصرف شاهزاده درآمد. پس از تصرف مجدد کرمانشاه، اعظم‌الدوله و دیگر عوامل مخالف خود را اعدام کرد. به احتمال زیاد، پایگاه ایللیاتی سالارالدوله و حمایت دول بیگانه از اقدامات وی بود که منجر به این پیروزیها در مقابل قوای دولتی می‌شد و بر آشفتگی اوضاع بحرانی ایران می‌افزود. اما در کرمانشاه حکومت عملاً در اختیار سالارالدوله بود و برای رتق و فتق امور به وی مراجعه می‌شد: قبل از ظهر به اتفاق جناب میرزا سالک خدمت حضرت اقدس سالارالدوله شرفیاب شدیم. عصر ماداموازل [مادموازل] پرییر فرانسوی با ابراهیم نام موسوی آمد. می‌خواهد مدرسه‌ای برای دخترها باز کند و از حضرت اقدس اجازه خواسته حضرت اشرف به حقیر دستخط فرموده که گفت و گو کرده ترتیب و قرارش را داده بعد حکم و اجازه باز کردن مدرسه دخترها داده شود.^{۱۲۲}

او، پس از گفت‌وگو با لامبرت مولیتر مستشار بلژیکی گمرک، از وی خواست تا عواید اداره گمرک را در اختیار وی بگذارد. گرچه مولیتر در ابتدا طفره رفت ولی عملاً مجبور به اطاعت امر شد.^{۱۲۳} دولت نجفقلی خان صمصام‌السلطنه نیز برای رهایی از این بلوا راه‌حلی در پیش روی سالارالدوله قرار داد و آن پیشنهادی بود که دولت‌های روس و انگلیس ارائه کرده بودند؛ به این شکل که اگر سالارالدوله از ایران خارج شود ماهیانه ۱۲ هزار تومان دولت ایران به وی پرداخت خواهد کرد. کنسول انگلیس در کرمانشاه به ملاقات سالارالدوله رفت تا این پیشنهاد را به وی ارائه دهد شاهزاده در پاسخ به دو کنسول اظهار داشت:

پس از مراجعت از ایران، من به اعلیحضرت محمدعلی شاه وعده دادم و قسم یاد نمودم که تازمانی که آن اعلیحضرت حقوق اجداد خود را نخواهد از دست دهد من از خدمت او تا نفس آخرین مضایقه نخواهم داشت. در صورتی که محمدعلی شاه در ایران باشد عقیده من مناط اعتبار نخواهد بود. من و سه ملیون [میلیون] اهالی این ایالات و ولایات در انجام فرمایشات او تا آخرین قطره خون خود حاضر خواهیم بود. تمام مطالب باید به عرض او برسد. من نسبت به او رعیت ناقابلی هستم ولی

۱۲۲. همان، ص ۳۹۸.

۱۲۱. خاطرات فرید، همان، ص ۳۹۵.

۱۲۳. آنت دستره. مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران. ترجمه منصوره اتحادیه. تهران، نشر تاریخ ایران،

۱۳۶۳. ص ۱۹۱.

اگر محمدعلی شاه مایل به ترک حقوق شخص خود بوده باشند وعده‌هایی که به ایشان داده‌ام از درجه اعتبار ساقط بوده و من خود را محق به بازگرفتن حقوق اجداد خود خواهم دانست. اما در باب اینکه اظهار داشته‌اید دولت ایران پیشنهاد نموده‌اند مبلغ شش هزار تومان برای شخص من و شش هزار تومان برای خانواده من اعطا نمایند که من در ازای این مبلغ دست از قبور اجداد خود بردارم و اینکه املاک من از ضبط و توقیف بیرون خواهد آمد با این اوضاع این طور جواب می‌نویسم که تمام عالم بدانند من شخصاً کینه نداشته و محض آن متحمل این زحمات گردیدم که به این اختلالات و اغتشاشات چهارساله اخیر که از عدم کفایت دولت ایران به ظهور رسیده خاتمه دهم. ۱۲۴

سالارالدوله، در ادامه، شرایط تازه‌ای به آن دو سفارت پیشنهاد داد که معنای آن واگذاری غرب ایران به وی بود و شرط گذاشت که اگر به وی پاسخ مناسب ندهند با لشکر خود بار دیگر به جنگ قوای دولتی خواهد رفت. حال که محمدعلی میرزا برادرش متواری شده بود سالارالدوله بیشتر در خیال سلطنت خود بود و در همین ایام بود که تعدادی سکه نقره و طلا به نام خود در کرمانشاه ضرب کرد که بر یک روی آنها این عبارت نقش بسته بود: «سکه بر زر می‌زند سالار دین، یاورش باشد امیرالمؤمنین» السلطان ابوالفتح شاه قاجار. ۱۲۵ در نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ فرمانفرما از سوی حکومت مرکزی به حکومت کرمانشاه منصوب شد تا با امداد گرفتن از سواران پیرم‌خان و یارمحمدخان کرمانشاهی به دفع سالارالدوله بپردازد، به ویژه آنکه تلاش دولتهای روس و انگلیس برای مذاکره با سالارالدوله به جایی نرسیده بود. ۱۲۶ اما پیش از درگیری نظامی، بار دیگر کنسولهای آن دو دولت با سالارالدوله مذاکره کردند تا بدون جنگ منطقه را به فرمانفرما واگذار کند ولی سالارالدوله جنگ با فرمانفرما را بر ترک منطقه ترجیح داد. او در ملاقات با کنسول انگلیس از وی خواست تا او را حمایت کنند و در مقابل وعده داد که او نیز پس از رسیدن به حکومت بیشتر حافظ منافع انگلیس خواهد بود تا روسها، اما پاسخ مساعدی از سفارت دریافت نکرد. ۱۲۷ سالارالدوله درصدد برآمد

۱۲۴. محمدعلی سلطانی، همان، ص ۶۱۹.

۱۲۵. حسن عنایت، «سالارالدوله»، یغما، ص ۱۴، ص ۳۱۵.

۱۲۶. مهرماه فرمانفرمایان. زندگینامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما. تهران، توس، ۱۳۷۷. ج ۲، ص ۴۴.

۱۲۷. کتاب آبی. به کوشش: احمد بشیری. تهران، نشر نو، ۱۳۶۹. ج ۸، ص ۱۷۹۵.

تا سران منطقه را با خود متحد کند؛ به همین منظور، برای مذاکره با شیخ خزعل راهی جنوب شد^{۱۲۸} اما این مذاکرات وی نتیجه‌ای نداشت. قوای او در بیست و یکم جمادی‌الاول در شورجه بین همدان و کردستان با قوای دولتی به فرماندهی ییپرم‌خان درگیر شد. در این نبرد، دو سردار مقتدر سپاه او داودخان کلهر و علی‌اکبرخان پسرش کشته شدند و سپاه ایلدولته سالارالدوله بی‌سر و سردار در مقابل قوای دولتی شکست خورد. از آن سو نیز ییپرم کشته شد اما فرمانفرما در سیزدهم جمادی‌الثانی ۱۳۳۰ به کرمانشاه وارد شد.^{۱۲۹} سالارالدوله با قوای اندک خود متواری شد؛ ولی اختلاف نظر بین یارمحمدخان کرمانشاهی و فرمانفرما بار دیگر باعث تجدید قوای او شد. فرمانفرما پیش از حرکت به سوی کرمانشاه از پذیرش یارمحمدخان سرباز زده بود و امکان همکاری با وی را مردود خوانده بود و حال حدس وی در مورد یارمحمدخان کرمانشاهی، که از اعضای حزب دموکرات بود، به واقعیت می‌پیوست. سالارالدوله که به دنبال متحد می‌گشت به یارمحمدخان و حزب دموکرات نزدیک شد و نتیجه این اتحاد تصرف مجدد کرمانشاه در رمضان ۱۳۳۰ بود.^{۱۳۰} اوضاع داخلی چنان به هم ریخته و آشوب زده بود که حتی خود دولت نمی‌دانست که «عساکر دولتی تحت امر فرمانفرما، که هفته قبل هنگامی که به طرف کرمانشاه حرکت کردند سندنج را اشغال نموده بودند، کجا هستند».^{۱۳۱} اما نبرد میان سالارالدوله و فرمانفرما که به کردستان عقب‌نشینی کرده بود ادامه یافت و با کشته شدن یارمحمدخان، کرمانشاه در شوال به تصرف فرمانفرما درآمد. سالارالدوله بار دیگر شکست خورد، به میان طوایف کرد پناه برد و به تجدید قوا پرداخت. در اواخر سال ۱۳۳۰ شایعاتی در مورد حرکت وی به سوی تهران شنیده می‌شد و دولت مرکزی همچنان احساس خطر می‌کرد. در ضمن، شایعاتی از تهران به گوش می‌رسید که حتی در حد شایعه بودن نشان می‌داد مردم از ناتوانی حکومت مرکزی و آشوب به تنگ آمده‌اند و به دنبال راه‌حل می‌گردند: «اهل شهر همه راضی بودند سالارالدوله وارد شود، از ستم و جور آزاد شوند و از ستم و جور بختیاری خلاص شوند... در قم بیشتر برای آمدن سالارالدوله شادی می‌کردند».^{۱۳۲}

۱۲۸. روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۶۹۴.

۱۳۰. همان، ص ۶۳۹.

۱۲۹. محمدعلی سلطانی، همان، ص ۶۳۰.

۱۳۱. کتاب آبی، همان، ص ۱۹۲۹.

۱۳۲. روزنامه خاطرات عین السلطنه، همان، ج ۵، ص ۳۷۸۰.



ابوالفتح میرزا سالارالدوله [۲۰۴-۶۱]

مازندران کج کرد. او می‌توانست از حمایت سه نیرو در مازندران بهره ببرد: یکی قوای مسلح ترکمنهای ناآرام در منطقه، دوم سرداران ناراضی و قوای محلی‌شان چون نصرت‌الله میرزا امیراعظم و استفاده از امکانات همسایه حامی. در ذی‌قعدة ۱۳۳۰ به مازندران رفت و پیش از حرکت از علیقلی‌خان امیراسعد حاکم تنکابن فرزند محمدولی‌خان سپهداراعظم نیز امداد خواست و او را دعوت به همکاری کرد. ۱۳۳ سالارالدوله ابتدا در نور و کجور توقف کرد و پس از جلب نظر میرزا مهدی‌خان امیرمظفر

سالارالدوله در نزدیکی تهران بود که راه خود را به احتمال زیاد با هدایت روسها به در این منطقه با قوای دولتی درگیر شد. اما این درگیری مانع مهمی بر سر راه وی نبود؛ به استرآباد رفت و در میان ترکمنها مستقر شد.^{۱۳۴} در استرآباد با کنسول روسیه چندین بار ملاقات و مذاکره کرد،^{۱۳۵} کنسول روس مأمور بود شرایط جدیدی را به وی ارائه دهد و او را از لشکرکشی بازدارد. این شرایط عبارت بود از حقوق ماهی دوازده هزار تومان و استرداد کلیه اموال و املاکش و اقامت در تهران.^{۱۳۶} اما سالارالدوله از پذیرش این شرایط جدید نیز سرباز زد و در پاسخ به شرایط پیشنهادی دولت که از سوی روسها عنوان می شد اظهار داشت: «چون یک [یکی از] شاهزادگان قاجاریه است نمی تواند از بختیاریها شرایطی را قبول نماید».^{۱۳۷}

سالارالدوله، که از کدورت امیراعظم با دولت مرکزی آگاه بود و می دانست که او به قهر به شاهرود آمده است، از وی دعوت کرد تا با قوای خود با او همکاری نماید. امیراعظم از این فرصت به نفع خود استفاده کرد و، پس از جلب نظر سالارالدوله و وعده همکاری، بخشی از قوای او را در موژن محاصره کرد و شکست داد؛ به این طریق، اعتماد دولت را نسبت به خود مجدداً جلب کرد و، در پاداش، حکومت سمنان و دامغان به وی واگذار شد.^{۱۳۸} سالارالدوله روی به دیگر سران منطقه آورد و گرچه کنسول روسیه به دولت ایران وعده داد که از وی هیچ حمایتی نخواهد کرد^{۱۳۹} یک کشتی بخار به سالارالدوله اهدا کرد که در واقع حکم مفروزی را داشت.^{۱۴۰} اما دولت مرکزی به ریاست علاءالسلطنه به پیشنهاد روسها دست به اقدامی دیگر زد و آن هم انتصاب وی به حکومت گیلان در ربیع الاول ۱۳۳۱ بود:

به حکومت گیلان رمز شود؛ حضرت والا سالارالدوله، هیئت دولت جناب عالی را به حکومت گیلان مأمور نموده اند. سه روز است از سبزواری حرکت کرده اند و با همراهان خودشان تا بندر جز خواهند رفت... لازم است قدغن و سفارش نمایند در

۱۳۴. همان، ص ۱۶۲.

۱۳۵. مخابرات استرآباد. به کوشش: ایرج افشار، محمدرسول دریاگشت. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳. ج ۱، صص ۳۳۰-۳۳۱.

۱۳۶. کتاب آبی، همان، ص ۲۰۶۵.

۱۳۷. همان، ص ۲۰۸۹.

۱۳۸. حسینیقلی قزل ایباغ، «سالارالدوله و امیراعظم»، یغما، س ۲۳، صص ۳۵۷-۳۶۰.

۱۳۹. مخابرات استرآباد، همان، ص ۳۲۸.

۱۴۰. یحیی دیوسالار، «آخرین تلاش سالارالدوله». ارمغان، س ۳۶. ص ۱۶۳.

ورود به انزلی و رشت احترامات مقتضیه به عمل بیاورند و بعد از آنکه وارد به رشت شدند جناب عالی عزیمت تهران نمایند...^{۱۴۱}

حاکم گیلان این اقدام را به سخره گرفت: «خیلی متشکرم که بحمدالله خدمات و زحماتی که حضرت والا سالارالدوله در استقلال ایران و وطن خود کشید اولیای دولت به بهترین وجهی تلافی فرمودند». ^{۱۴۲} سالارالدوله نیز خود از پذیرش این حکم تازه سرباز زد و به راه خود ادامه داد. اما امیراسعد در تنکابن نیز مانند امیراعظم ترجیح می داد به جای حمایت از متمریدی چون سالارالدوله نزد دولت اعتباری ایجاد کند و به طور قطع این گونه «کار سپهدار و کسانش باز بالا خواهد گرفت». ^{۱۴۳} سالارالدوله در این منطقه نیز پس از برخورد با قوای محلی و دولتی با شکست روبه رو شد و به نتیجه مورد نظر خود نرسید. نبردهای بین دولت و سالارالدوله در شمال ایران تا رجب ۱۳۳۱ ادامه داشت تا اینکه سرانجام پس از شکستهای فراوان، خطه شمال را رها کرد و بار دیگر به غرب بازگشت و سواران زیادی در خمسه به وی پیوستند ^{۱۴۴} و از خمسه راهی کردستان شد. در نامه ای به سردار رشید نوشت:

یقین بدانید که ما که این دفعه به کردستان برگشته کردستان شناس نبودیم... آن مسافرت که کرده بودیم برای این بود که ملل فرنگستان بدانند برای ما اختصاصی ندارد به هر یک از ممالک ایران قدم بگذاریم به حول الله تعالی برای ما یکسان است چنانکه تا ارض اقدس خراسان رفتیم که بالاخره دولت ایران ناچار به مصالحه شد؛ مملکت رشت و طولش را به ما واگذار کرد، ما نپذیرفتیم... آن وقت با میل و رغبت از آن متصرفات دست کشیده به خانه خودمان عودت فرمودیم؛ لرستان، کرمانشاه و کردستان خانه ماست...^{۱۴۵}

اقامت سالارالدوله در کردستان دیری نپایید و این بار هم سعی کرد تا عبدالحسین میرزا فرمانفرما حاکم کرمانشاه را باخود متحد کند اما نتیجه ای به دست نیاورد. سالارالدوله پس از کشاکشهای بسیار با دولت مرکزی سرانجام تن به مصالحه داد و در رمضان بنا به میل او نیروی قزاق به همراه نماینده کنسولگری روسیه به میان ایل سنجابی رفت و سالارالدوله با بوسیدن پرچم روسیه خود را تحت حمایت این کشور قرار داد. او

۱۴۱. در تکاپوی تاج و تخت، همان، ص ۱۹۱.

۱۴۳. روزنامه خاطرات عین السلطنه، همان، ج ۵، ص ۳۸۷۶.

۱۴۲. همان، ص ۳۸۸۴.

۱۴۵. منصوره اتحادیه، «طغیان سالارالدوله»، نگین، ش ۱۳۶، ص ۳۳.

به کنسولگری روسیه در کرمانشاه منتقل شد و پس از سه روز اقامت و مذاکره قرار شد تا با دریافت مقرری به میزان هشت هزار تومان از طریق روسیه به اروپا برود. سپس با اسکورت نیروی قزاق به همدان و قزوین رفت و در ذیحجه ۱۳۳۱ از ایران خارج شد و در سویس اقامت کرد.

اما این پایان اقدامات سالارالدوله نبود. با آغاز جنگ جهانی اول و اعلام بیطرفی ایران در این جنگ، سالارالدوله در برن اعلام آمادگی کرد تا بر ضد متفقین با نیروهای آلمانی همراهی کند خصوصاً که پایگاه وی و وابستگیهای خویشاوندی وی با سران طوایف در غرب ایران بسیار مؤثر بود. آلمان از پیشنهاد شاهزاده استقبال کرد. او با نام مستعار و محرمانه راهی استانبول شد و با مقامات عثمانی نیز مذاکره کرد.^{۱۴۶} دولت ایران به محض آنکه از حضور سالارالدوله در استانبول آگاه شد سفیر خود میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه را مأمور مذاکره با سفارت آلمان کرد. در این مذاکره نماینده ایران وعده همکاری با دول متحد را بر ضد متفقین داد و از آلمان خواست تا سالارالدوله را حمایت نکند.^{۱۴۷} اما سالارالدوله منتظر حمایت نماند و خود راه را بلد بود. به خانقین که رسید به مکاتبه با متحدان سابق خود در ایل کلهر و پشتکوه پرداخت و از آنها خواست تا با قوای خود به سمت ذهاب و سرپل حرکت کنند. دولت ایران از این اخبار کاملاً احساس خطر می‌کرد و معاون‌الدوله در تلگرامی به سفیر عثمانی به او خاطر نشان ساخت: «طغیان سالارالدوله و انقلاب او در ایران سوای شجاع‌الدوله و امیرحشمت و دیگران است و ممکن است آمدن او خسارات و انقلابات فوق‌العاده و جنگهای داخلی چند سال قبل را تجدید نماید...».^{۱۴۸} تلاشهای دولت ایران در مورد وی به ثمر رسید و سالارالدوله از سرحدات ایران احضار شد. آخرین تلاش وی برای بازگشت به ایران در سال ۱۳۰۳ روی داد او بار دیگر تصمیم گرفت از ناامنی و بلوای موجود در حاکمیت به نفع خود بهره ببرد و انگلیس نیز که خود دستی بر آتش داشت و می‌خواست نمایش آشوب را رنگ و لعابی بیشتر بدهد از این فرصت استفاده کرد و شاهزاده را از طریق عثمانی راهی جنوب

۱۴۶. آقای الیور باست در مقاله «سالارالدوله و دیپلماسی ایران و آلمان در اوایل جنگ جهانی اول» مندرج در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۲، ش ۷، صص ۳۵-۵۲. با توجه به دسترسی داشتن به اسناد وزارت خارجه آلمان مقاله کامل و جامعی در این مورد به رشته تحریر درآورده‌اند که به آن استناد شده است.

۱۴۷. الیور باست، همان، ص ۴۰.

۱۴۸. کتاب سبز. به کوشش رضاقلی نظام‌مافی. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳. ص ۱۱۰.



ابوالفتح میرزا سالارالدوله به همراه فاضل خان سگوند [۴۴۲۳-۴]ع

ایران کرد و او در مهر ۱۳۰۳ با سه فروند کشتی جنگی انگلیسی وارد شد^{۱۴۹} و در خرمشهر با شیخ خزعل ملاقات کرد. اما یک ماه بعد به بغداد بازگشت. نایب کنسول ایران به ملاقاتش رفت. سالارالدوله به وی اعلام کرد:

انگلیسها قرار دادند امورات من را با دولت ایران اصلاح نمایند. قصد من از رفتن به محمره این بود به دولت بفهمانم که من قدرت دارم برای استرداد حقوقم اقدام بکنم. همه دیدند که رؤسای الوار و اکراد همین که شنیدند من آمده‌ام آمده دست و پای مرا می‌بوسیدند و می‌گفتند فقط تو بیا به آن حدود و بنشین ما جواب هزاران از این سرباز و قزاق پابره‌نه را می‌دهیم... ۱۵۰

او در این ملاقات در پاسخ به سؤال نماینده ایران که آیا تقاضایی از دولت ایران دارد یا نه، اعلام کرد که این دولت را به رسمیت نمی‌شناسد که بخواهد از آن تقاضایی داشته

۱۵۰. همان، ص ۲۵۴.

۱۴۹. در تکاپوی تاج و تخت، همان، ص ۲۵۴.

باشد و این دولت انگلیس است که او مجبور به اطاعتش می‌باشد. و در پاسخ به دعوت دولت ایران برای بازگشت به تهران از دادن جواب مثبت امتناع ورزید و وعده بازگشت به سویس را داد.^{۱۵۱} دو سال بعد در ۱۳۰۵ که رژیم سلطنتی پهلوی بر روی کار بود بار دیگر نمایندگیهای ایران در عثمانی خبر از حضور سالارالدوله در منطقه و احتمال بازگشت او را به کردستان دادند. سالارالدوله نیز هدف خود را از این حمله بازپس‌گیری تاج و تخت با حمایت انگلستان عنوان کرد.^{۱۵۲} اما حمایت انگلستان چندان دیری نپایید و سالارالدوله شکست خورد. تیمورتاش وزیر دربار از نماینده ایران در بغداد خواست تا به ملاقات سالارالدوله برود و او را دعوت به بازگشت به ایران کند تا «آسوده خاطر در ظل عنایات ملوکانه زندگانی کند».^{۱۵۳} اما سالارالدوله پاسخی در خور داد: «هر مطلبی دارید توسط انگلیسیها ابلاغ؛ مستقیماً به من مراجعه نکنید».^{۱۵۴} او این بار نیز تحت حمایت انگلستان به سویس بازگشت و سپس به اسکندریه مصر رفت و دیگر برای بازگشت به ایران اقدامی نکرد. سالارالدوله از اعضای لژ فراماسونری گرانداوریان بود و در سال ۱۳۳۳ ق به لژ فراماسونری فلسطین نیز وارد و تا مقام استادی ارتقاء یافت و در مدت اقامت در اسکندریه به لژ اسکندریه به مقام استادی نیز رسید وارد شد.^{۱۵۵} او در مورد پیوستن به فراماسونری معتقد بود:

ای کاش ما قبلاً می‌دانستیم فراماسونری چیست و فراماسون کیست. ما در تهران با شیادانی که گردن‌بند ماسونی به گردن می‌انداختند محسور بودیم ولی آنها از فاسدین و نوکران خارجی بودند در حالی که ماسون حقیقی آزادگی، برادری و برابری را شعار خود می‌داند و بدان عمل می‌کند. آنها از ما مرتباً پول، تیول، خالصه و خلعت می‌گرفتند و به نام اینکه لژ چنین و چنان گفته دروغهایی می‌بافتند امروز می‌فهمم که همه دروغ و تزویر و ریا بوده است.^{۱۵۶}

شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله در حالی که هیچ‌گاه دیگر قصد بازگشت به ایران را نکرد در سال ۱۳۳۸ در اسکندریه درگذشت و به آیین ماسونی به خاک سپرده شد.

۱۵۱. همان.

۱۵۲. علی اصغر زرگر. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. ترجمه کاوه بیات. تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲. صص

۱۶۵-۱۶۹.

۱۵۳. همان، ص ۲۶۲.

۱۵۴. همان.

۱۵۵. همان، ص ۳۵۳.

۱۵۶. اسماعیل راین، همان، ج ۲، ص ۳۵۲.